



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۰۹/۳۰

س.ح. روغ

دو تندیس سلسال و شاهنامه بامیان کی ها بودند؟

طرح مسأله:

در نوشته های متأخر، این سوال را، به گونه ای، جناب راوش پیش کشید؛ وی نوشت که این دو تندیس از بودا نیستند؛ بل از دو معشوق هستند؛

بدنبال جناب راوش، جناب صبورالله سیاه سنگ این نظر جناب راوش را رد کرد؛ و با اتکا به دو کتاب^۱ نوشت که بر عکس این دو تندیس هر دو به بودا متعلق هستند^۲؛

در سال ۲۰۱۵ جناب داکتر زمربالی طرزی، باستانشناس معروف وطن، و استاد کرسی باستانشناسی در یونیورسیتی استراسبورگ، مقاله ای نوشت با عنوان «درباره مجسمه های بامیان»؛ جناب طرزی نشان داد که با اتکا به آثار متعددی که شخص خودشان نوشته است؛ و با اتکا به تحقیقات و حفريات میدانی که خودشان انجام داده است، ادعای جناب راوش بی پایه است؛ و به تندی جناب راوش را شماتت کردند؛ اتکای اصلی استاد طرزی به متون هوان تسانگ چینیایی است که در قرن هفتم میلادی از بامیان گذشته است؛

^۱ - ص. سیاه سنگ دو اثر را برجسته می سازد:

(۱) موسیو و مادام گودار و پروفیسور هاکن؛ آثار عتیقه بودایی بامیان؛ ترجمه احمد علی کهزاد، انتشارات انجمن ادبی کابل؛ کابل ۱۳۱۵

^۲) Professor SC Upasak; History of Buddhism in Afghanistan
(MA PHD London) Ex-Director Nava Nalanda-Mahavihara

^۲ - کابل ناتهه؛ شماره ۴۳؛ فروری ۲۰۰۷

در سال ۲۰۱۸ جناب فاضل کیهانی در فیسبوک نوشته «تندیس های ایستاده بامیان، تندیس های مهرناهد» را نشر کرد؛ و مباحثی را تازه کرده، که به گونه ای، جناب راوش مطرح کرده بود؛

مشکل اصلی دیدگاه جناب کیهانی این است که به تکرار منابع و مأخذ تاکنون موجود می پردازد؛ اما این تکرار رهگشا نیست؛ فقط در پرتو یک دیدگاه نو می توان این منابع تکراری را نقد کرد؛ و یک نظر نو را قایل کرد؛

استاد طرزی پس از ۲۰۰۱ دوباره به بامیان برگشت؛ و در سال ۲۰۰۸ در گزارش «بازگشت بودا به بامیان» بشارت می دهد که در نتیجه کاوش های جدیدی که در تحت ریاست ایشان در بامیان انجام شده است، بیش تر از ۲۰ تندیس نو متعلق به دوره بودایی بامیان بیرون کشیده شده که مهمترین شان مجسمه خوابیده ۱۹ متری بودا است؛ دکتر طرزی می گوید که به رویت مسکوکاتی که پیدا شده اند، قدمت این تندیس های نو به قرن ۳ میلادی می رسد؛

● احتجاج های این شخصیت های ما را مرور کردیم؛

استدلال اصلی که پیش کشیده شده این است که این دو تندیس تکرار همان یک بودا هستند؛ و تندیس دوم کامل تر از اولی است و با نظر به رفع نواقص تندیس اول تراشیده شده است؛ این نظر را استاد کهزاد به نقل از **گودار و هاگن**، پیش کشیده بود؛ و ص. سیاه سنگ می نویسد که اکثر منابع هندی هم این نظر را داشته اند؛

مطابق به این نظر این دو تندیس یک «زوج» نیستند؛

خاصاً با نگاه به احتجاج های روشن و مسلکی که استاد طرزی به تأیید این نظریات پیش کشیده اند، اصولاً جایی برای یک بحث مجدد باقی نیست؛

● با عرض حرمت مجدد به استاد طرزی، و با استیذان از جناب ایشان، اگر مجاز باشیم و فرض را بر این بگذاریم که این دو تندیس «**یک زوج**» هستند، پس به کدام نتایج تازه رسیده می توانیم؟

برای این تجدید نظر یک دلیل مهم تاریخی داریم؛

می دانیم که تندیس شاهنامه باید تا پیش از ۲۴۰ میلادی تراشیده شده باشد؛

آورده های استاد طرزی در باره مسکوکاتی که نو تثبیت شده اند، و از قرن ۳ میلادی هستند، این ادعا را تصدیق می کنند؛

در ۲۴۰م ساسانیان، با ساقط ساختن امپراطوری پارتی برپارت شرقی هم دست می یابند و تا بخش های غربی امپراطوری کوشانی می رسند؛ ساسانیان این متصرفات خود را **کوشانشان** نامیدند، و یک ردیف شاهزادگان ساسانی را برای اداره آن گماشتند که در تاریخ، **کوشانشاهان** و **سکانشاهان** نامیده شده اند؛ این ادعا که کوشانشان شامل

بامیان^۳ و گندهارا هم می شده است، باید تدقیق شود؛ سلاله کوشانشار در ۲۴۰م. استوار شد و در ۳۶۰م به دست کیداریان منقرض ساخته شد؛

در آغاز قرن ۶م هپتالیان تا هند سرازیر شدند و طی جنگ های هونیک سلاله گوپتا را ساقط ساختند؛ هپتالیان در ۵۵۷م به دست خسرو انوشروان ساسانی در هم شکسته شدند؛ از آغاز قرن ۵ میلادی که سلاله نیزک ها در غزنی تا سیستان اقتدار زابلستان را دایر کردند، بامیان در دست «شیر» های بامیان بوده است؛ «شیر» ها یکی از سلاله های **پادشاهی متحده** ای بوده اند که با نام عمومی **کوشانیان** - **هپتالیان** می شناسیم؛

این تاریخ را فشرده ساختیم، تا نگاهی به اوضاع آیینی و فرهنگی سرزمین ما در این مرحله افکنده باشیم؛

در این مقطع **سرزمین ما کانون اصلی دوران بودیزم** از حوزه ما تا به شرق دور، بوده است؛ اما در همین مقطع، آیین بودیک با مقابله ها و با سرکوب و نابودسازی های بسیار خشن هم مقابل شده است؛

یک حقیقت برجایماند: سرزمین ما، خاصاً در دوره کوشانیان بزرگ یک کانون بسیار فعال دوران آیین بودایی شده است؛ و بامیان یک کانون بسیار فعال این دوران بوده است؛ و علی رغم تحولات متعددی که عاید شد تا خوالی قرن دهم م این مرکزیت بودایی سرزمین ما برجایمانده است؛

با نظربه تاریخ حوزه ما در طی پنج قرن اول بعد از میلاد، از این فرضیه حمایت می کنیم که تندیس شاهنامه در دوران **کوشانیان بزرگ**، و ترجیحاً در دوران کینیشکای بزرگ بنا شده است؛ و برای این دو دلیل داریم:

یکی در متون بودایی، از کنشکا شاهنشاه کوشانی به عنوان کسی تجلیل شده است که هیچ کس به مانند او پشتیبان آیین بودا نبوده است؛ کنشکا در پشت سکه های خود تندیس بودا (بودو) را نقر کرده بود؛ و به نام بودا «بودو» سکه های جداگانه وارد چلند ساخته بود؛

^۳ - می دانیم که دولت ساسانی نتوانست با خیونیت ها مقابله کند؛ و بلخ را به خیونیت ها واگذاشت؛ بامیان تاریخ قدیم دارد؛ آسوری ها کوه های بامیان را «بیکنی» نامیده اند؛ «قصر ضحاک» در بامیان تاریخ قدیم دارد؛ در دوره بودایی، یعنی بعد از قرن سوم ق.م، بامیان به تدریج به یک مرکز تجاری - مذهبی مهم، و به یکی از بزرگترین مراکز آیین بودا تبدیل گردید؛ و در تحت مکتب گندهارا آثار بیعی از هنر بودایی در آنجا پدید آمد که شگفتی هر بیننده ای را برمی انگیزد؛ ۱۲ هزار مغاره منقش، و تندیس های بیشمار، حاصل این دوران است. هیوان تسانگ، ده ها معبد بودایی را دیده است که در آن ها هزاران راهب به عبادت مشغول بودند؛ ساسانیان در ۲۴۰م، نواحی پارت شرقی را ضمیمه کردند و با بامیان همجوار شدند؛ شارهای محلی بامیان، که نسب به شاهان کوشانی می بردند، ملقب به «شیر» بودند آیین بودا در قرن های اولین اسلامی نیز در بامیان رواج داشته است. در قرن ۸ م بامیان هنوز مذهب بودا داشته؛ شیر بامیان به دین اسلام درآمد، با این هم، آیین بودا و معابد بودایی ادامه یافت؛ در ۲۵۶ هق این ناحیه به تصرف یعقوب صفاری درآمد؛ معابد آن ویران و تاراج شد و بامیان دچار فقر و فراموشی گردید. در اواسط قرن ۴ هق شیران بامیان به دست البتکین ساقط شدند؛ در عصر غوریان، فخرالدین مسعود غوری اقتدار بامیان و تخارستان را به دست گرفت و سلاله شنسییان بامیان را تاسیس کرد که در ۶۱۲ هق به دست خوارزمیان منقرض گردید؛ در ۶۱۸ هق بامیان به تصرف سپاهیان چنگیز درآمد؛ وی شهر را ویران، و مردم را قتل عام کرد؛ و بامیان را «موبالیغ»، یعنی شهر منحوس و بد نامید؛ شدت ویرانی های چنگیزی به حدی بود که بامیان برای یک قرن، همچنان ویران و غیر مسکون باقی ماند؛

دیگری این دلیل که مکتب گندهارا، و مکتب هده، در قرن اول م فعال می شوند و محصولات آن دو مکتب حیرت انگیز هستند^۴؛

پس می نویسیم که تندیس کوتاه تر در قرن دوم میلادی ساخته شده است؛

صبور الله سیاه سنگ، هم، چنین می نویسد:

«هر دو کتاب پیشگفته، مانند صدها اثر دیگر در این زمینه، آشکارا روشن ساخته اند که در نیمه نخست سده دوم در بامیان، نخست پیکره ۳۵ متری یا بودای کوتاه ساخته شد»

یک شاخص می گذاریم: تندیس شاهنامه پیش از ۲۴۰ م، یعنی پیش از تأسیس کوشانشار ساسانی، تکمیل شده است؛

در پاسخ به این سوال که چرا در میان ساختمان شاهنامه تا سلسله چند سده وقفه آمده است؟ این دلیل آورده شده که استادان آمدند، و دیدند، که حجاری شاهنامه خطا و سرکجی دارد، پس از شاهنامه سرپیچی کردند و چند سده دوام کرد تا به ساختن یک تندیس «درست» ترتصیم گرفتند؛ یعنی چون شاهنامه به تندیس بودا شباهت نه داشت، پس به ساختن یک تندیس کاملاً شبیه بودا آغاز کردند!!

معلوم نیست که مورخان ما چرا به چنین دلیلی دل خوش کرده اند؛

چنین کاری در هیچ جایی نه شده است؛ نه تنها نظر به اعتقاد بودایی یک تندیس که اندازه های نادقیق داشته باشد، حتماً یک تندیس «خراب» نیست؛ بل بسیار مهم است در نظر بگیریم که شاهنامه به پیروی از میراث مکتب گندهارا و هده تراشیده شده است؛ آثار گندهارا و هده مشخصه اصلی شان همین بوده است که این مکتب در تأسیس اندازه های حداکثر دقیق و زیبا در پیکر تراشی پیشقدم بوده است؛

پس چگونه است که شاهنامه به بودا شباهت نه داشته است؟

دقیق تر می شویم:

دلیل این وقفه، یک دلیل تاریخی است؛

کوشانیان بزرگ در اثر هجوم هییتالیان منقرض می شوند؛ با انقراض پارت ها، سرزمین پارت شرقی در شرق البرز و در غرب و جنوب غرب افغانستان کنونی نیز بدست ساسانیان می افتد؛ در این جریان شاپوریکم هنوز در دوران اقتدار پدرش اردشیر بابکان جنگ هایی پراکنده با پارتیان شرقی کرده باشد، اما کدام «فتوحات» بزرگ ساسانی از این مدرک گزارش نه شده است؛ و در نتیجه آن پارت ها به سلاله ساسانی پیوسته اند؛ «فتوحات» شاپوریکم در ارمنستان و گرجستان رخ داده اند؛

^۴- یک کتاب از قلم شهید پوهاند بهاء الدن مجروح با عنوان «بودا چنین گفت» به زبان پښتو موجود است که متأسفانه دستیاب نه شد؛

بدینگونه ساسانیان با بامیان همجوار می شوند؛ ساسانیان علاقه خاص شان به ترویج و تحمیل زرتشتی گری بوده است؛ و این تمایل خاصاً پس از قدرت گرفتن کرتیر در دربار شاپور یکم، تشدید شده است؛ ساسانیان دلبستگی خاصی به آیین بودا نه داشته اند؛ خصومت و سرکوب نه تنها علیه آیین بودیک، و آیین مانی، بل در برابر سایر آیین ها، هم، تشدید شده است؛ و این تعصب و خصومت و نابودسازی آثار بودایی در حوزه ما در دوره کوشانشاری، هم، پیش آمده است؛ از جانب دیگر استقرار خونیت ها و کیداری ها و نیزک ها و هیپتالی ها، به جای کوشانی ها، به مقابله خشن در میان آیین مهر و آیین بودیک انجامیده است؛ و مثلاً در دوره هیپتالی ها نابودسازی خشن آثار و پیروان بودیک عملی شده است؛ به

این ترتیب در دو مقطع: یکی تهاجم ساسانی که حتماً بر زرتشتی گری اصرار داشته اند؛ و دیگری استقرار هیپتالیان که به شدت ضد بودایی بوده اند؛ این وقفه عاید شده است؛

این وقفه، یک وقفه تاریخی بوده است!

و این وقفه تاریخی یک دلیلی در نهایت جنوبشرقی حوزه ما هم داشته است، که ما به آن توجه نه کرده ایم؛ این دلیل، پیوستگی دوران آیین بودایی در حوزه ما با همین دوران آیین بودایی در هند غربی و شمالغربی، بوده است؛ در هند سلسله غارهای بودایی آجاتنا^۵ هم در دو مرحله ساخته شدند:

مرحله اول در دوره سلسله ساتاوانا از قرن دوم ق.م. تا قرن دوم ب.م.؛ که منطبق است با دوره بودایی هینایانا؛

مرحله دوم از قرن پنجم تا قرن ششم م.؛ در دوره سلسله واکاتانا از قرن سوم تا قرن ششم م. که منطبق است با دوره بودایی ماهایانا؛

ساختمان U- مانند جبال گهات غربی، و نسبت آن به دریا، با ساختمان جبال بامیان و نسبت آن با دریا، شباهت غیر قابل انکار دارد؛ ناممکن است که ساخت تندیس اول بامیان در قرن دوم م.؛ و ساخت تندیس دوم بامیان در قرن پنجم و ششم م. را از جریان ساخت غارهای آجاتنا در مهاراشترای هند غربی جدا کرد، که با همین وقفه صورت گرفته اند؛

^۵ - غارهای باستانی آجاتنا در ۵۶ کیلومتری جنوب شهر جالگانون، در ایالت هند به نام مهاراشترا قرار دارند. این غارها در جوار روستای آجاتنا، و در بخشی از کوه های گهات غربی واقع شده اند. معابد آجاتنا در شیب یک دره سنگی و در امتداد رود خانه ای به نام وگهور (Waghur) ساخته شده اند. غارهای آجاتنا مجموعه ۳۰ غار بزرگ هستند که درون آن ها پر از مجسمه ها و نقاشی هایی حیرت انگیز است؛ این مجموعه در سال ۱۹۸۳ میلادی وارد فهرست میراث جهانی یونسکو شد؛ ۱۰ کیلومتر دور تر از ایالت مهاراشترا، در جزیره الفنتا، سنگ بناهای عظیم الفنتا جای دارند که معابد مربوط به آیین هندو هستند؛

این پیوند را دلیل دیگری هم تقویت میکند: نام مهاراشترا از نام **مهارتیس** می آید؛ **مهارتیس** نام هندی است برای **عراده های جنگی** بوده است که می دانیم که **اختراع آریا ها** بوده اند؛ یعنی مردمانی که غار های آجاتنا را ساخته اند، همان آریا هایی بوده اند که تندیس های بامیان را ساخته اند؛ رگ ودا صریحاً از پنج قوم آریایی سخن می گوید:

«**تمام پنج نژاد** به میترا توسل می جویند، که در یاری نیرومند می باشد؛ چون او نگاهدارنده همه خدایان است»^۶

پس یک وضعیت متناقض به وجود آمد؛

از یکطرف مشوقات «جهانی»، از بیرون، دچار وقفه می شوند؛ و از طرف دیگر برغم مقابله های خشن با غلبه آیین بودیک، موقف «چندین آیینی» که کوشانیان داشتند، غالب می شود؛ اما بهر حال حمایت و مصونیتی که برای آیین و پیروان بودیک در دوره کوشانیان بزرگ نافذ بود، با معادلات نو مواجه شد؛ طی این معادلات نو، سه آیین **مهر (وزخدایی)** و **بودیک**؛ و **مانی**؛ در سرزمین ما با آیین زرتشتی، که به حیث آیین رسمی از جانب سلاله ساسانی دیکته می شد، در یک مجاورت و مقابله بی سابقه قرار گرفته اند؛ حاصل این مقابله و مجاورت یک **تساهل مذهبی** بسیار **کمیاب** بوده که از مهمترین شاخص های فرهنگی این دوره است؛ از این نظر است که روی سکه های کیداری «**بودا میترا**» ظاهر می شود و نیزک ها که بدون تردید آیین مهر داشته اند، و در **معبد زینداور** به **عبادت میترا** می پرداخته اند؛ اما در همین حال نگارنده حدودالعالم همین **زینداور** را «**بودایی**» می نویسد؛ و مارکوارت در باره امکان ناپذیری تفکیک آیین ها و مذاهب در زینداور می نویسد؛

در این فضا است که مفهوم «**میترا**» به حیث یک واسطه **العقد** در میان این چار آیین، **مهری** و **بودایی** و **مانی** و **زرتشتی**، وارد میدان می شود؛ معلوم است که هر چار آیین **تبیین های متفاوت** از **میترا** را منظور می کرده اند؛

آیین زرتشتی، میترا را از مقام خدایی پایان می کشد، و میترا را در مقام یکی

از هفت «**فرشته**» مقرب اهورامزدا جای میدهد؛ و بر علاوه میترا را، در برابر اهورامزدا، «**مؤنث**» می سازد؛ اما بهر حال میترا در آیین زرتشتی حضور خود را تحمیل می کند؛

مفهوم نظم کیهانی «**ریتا**» و «**دهارما**» ی زمینی منتج از آن، از منصوصات رگ ودا است؛ و «**آیین**» در آموزش **بودا**، به پیروی از همین دو مفهوم بنیادی رگ ودایی آغاز می یابد^۷؛

و «**میترا**» در آیین مانی به آموزش «**نور**» متکامل می شود؛

۶- رگ ودا؛ ص ۲۱۴

۷- علی پاشایی در کتاب «بودا؛ آیین؛ زندگانی؛ انجمن؛ تهران ۱۳۴۷؛ بحث در «آیین» بودا را با بحث در مفهوم بنیادی «دهارما»؛ صص ۶۲ تا ۶۳؛ آغاز میکند که طوری که نوشتیم یک مفهوم رگ ودایی است؛ و همین بحث را در کتاب «فراسوی فرزاندگی»؛ صص ۲۶۲ تا ۲۷۳؛ ادامه می دهد؛

کیش میترا به نقطه وصل آیینی مبدل می شود!

نتیجه می گیریم:

نخستین نتیجه این می شود که دوتندیس بامیان را به لحاظ مقابله و آمیزش آیین های متعدد در نظر می گیریم؛ از این نظر محرز، و حداقل محتمل، می شود که این دو تندیس، تندیس های خاصاً «بودایی» نه باشند؛ بنابراین همه نظریاتی زیر سوال می روند که تاکنون درباره این دو تندیس ابراز شده اند؛
و نتیجه دوم این می شود که سلسال و شاهمامه، حقیقتاً باید تندیس یک زوج باشند؛

تأکید میکنیم که، با استیذان از استاد طرزی، یک بررسی نودراین موضوع را با این پیشفرض می گشاییم که شاهمامه و سلسال دو تندیس از یک زوج هستند؛

مهم ترین دلیلی که در رد این پیشفرض آورده شده، این بوده که بوداهمیشه تنها و «یگانه» ظاهر شده، و کدام زوج در کنار وی نه بوده است؛

آیا این دلیل نادرست است؟

نی! این دلیل درست است!

اما معنای اصلی این دلیل، یک معنای دیگر است که از توجه بیرون مانده است: معنای این دلیل این است که دوتندیس بامیان، اصلاً از بودا نیستند؛ نه تنها شاهمامه، بل سلسال هم، تندیس بودا نیست؛

پس باید جستجو را کاملاً از نو آغاز کنیم و با دقت پی بگیریم که این تندیس ها معرف کدام سیما ها می توانند بود؟ پس زوج هایی از انسان نخستین را می پالیم که، نظربه نظام های اعتقادی

در نسبت بلاواسطه با خدا بالا آمده اند؛ و زوج هایی از خدایان را می پالیم که در مقام خدا - شاه فرود آمده اند؛

از میان نمونه های متعدد، در دو نمونه انسان نخستین دقت می کنیم:

مشی و مشیانه

و

آدم و حوا

و هیچ دلیلی نه می یابیم که این دو تندیس را به این دو نمونه عطف کنیم؛

• پس در نمونه «خدایان قدیم» دقیق می شویم؛ و از میان نمونه های متعدد، در نمونه سه زوج خدایان دقت می کنیم:

ایزیس و ایزیس

راما و سیتا

میترا و ورونا

• ایزیس و ایزیس از جانبی بیش تر در اساطیر شمال آفریقا حضور دارند؛ بعد ایزیس، در سیمای مصری خود، یک سانتور/ قنطوریس^۸ است که با تندیس شاهنامه درامیان مطابقت نه میکند؛ و بالاخره ایزیس به واسطه یک نماد کاملاً شناخته شده وارد حوزه ما می شود که درباره آن نماد بحث می کنیم؛

• راما و سیتا شخصیت های اصلی رامایانا هستند، و از هر نظر می توانند در این متن مورد بحث ما جای بگیرند؛ اما راما و سیتا، بهر حال شخصیت های حماسی - داستانی هستند؛ و در حوزه ما چنین شخصیت هایی بیش تر «نژاد انسانی» دارند، تا «نژاد آسمانی»؛ بالا تر توضیح دادیم که همین تفاوت، متمایز میسازد «اتل» را از «هیرو»؛ و «پهلوان» را از «قهرمان»؛

• این نظر که این دو تندیس، نماد آفتاب و ماهتاب باشند، نیز دقیق به نظر نه می رسد؛ ماهتاب مهمترین سیمای «آسمان شب»^۹ است؛ که در اساطیر خیلی قدامت دارد؛ یعنی ربط نزدیکی با آیین های متأخر ندارد؛

• جناب فاضل کیهانی در این رابطه «ناهِید» را نام می برد؛

ناهِید از یاران مهر است؛ اما در تاریخ مذاهب در حوزه ما تبیین روشنی از مناسبت در میان مهر و ناهید به حیث یک زوج نه می یابیم؛ تاریخ مذاهب در حوزه ما ناهید را «نیالوده» تعریف میکند؛ و در تفسیرها این معنا با مفهوم «باکره»، در تعریف مریم، مقایسه می شود؛

^۸ - سانتور به موجودات اساطیری اطلاق می شد که تن انسان و سر حیوان داشتند؛ در آغاز یک ترکیب از تصویر انسان و اسب را چنین می نامیدند؛ در غارهای اجانتا تندیس های ناوا، نیمه انسان نیمه مار، دیده می شوند که وظیفه دریانی دارند؛

^۹ - شروین وکیلی؛ اسطوره شناسی آسمان شبانه؛ تهران ۱۳۹۹؛ از این کتاب انتقاد شده است؛

در سیبل آی خانم، مهر بر حرکت گردونه **ناهید** ناظر است؛ استاد حامد نوید در شرح این سیبل، نتایجی بیش تر از این نه می گیرد؛

پایانتر در بحث از زنجایی نشان می دهیم که چرا «اندر = ایندرا = ناهید = اناهیتا» در تندیس های بامیان مورد نظر نه بوده است؛

• بدینسان نظر ما هر چه بیشتر به زوج **میترا** و **ورونا**، سیما های اصلی **رگ ودا**، معطوف می شود؛ پس غمض تندیس های بامیان را نمی توان گشود، مگر از طریق یک نگاه مقایسوی در میان رگ ودا و سیرتأسیس این تندیس ها؛ چرا؟ چون رگ ودا آغاز هایی را مستند می سازد، که در بیرون از آن آغازها، نمی توان مبانی تأسیسی تندیس های بامیان را پی گرفت؛

اول:

«ورونا که در مجاورت رودخانه ها **برمی خیزد** {برافراخته است. روغ} و در میان آنها هفت خواهر دارد»^{۱۰} «آنجا که **منزلگاه باستانی** ورونا است که ما به آن دسترسی داریم؛ مانند نگاهدارنده گله، او خداوند ما است»^{۱۱} «**جایگاه ورونا پا برجا است** و او به هفت چون **پادشاهی** حکومت میکند»^{۱۲} «هفت خواهر با هم سرود های ستایش را می خوانند که در آن ها نام هفت گاو ذخیره گشته است»^{۱۳} همه مفسران این هفت خواهر را **هفت دریا** تفسیر کرده اند؛ در جایگاه این دریاها هم بحث شده است؛ به نظر **ماکس مولر**

مراد از هفت خواهر رودخانه سند و سرسواتی و رودخانه پنجاب و شعبات پنج گانه آن است؛ **لاسن** و **لودویگ** دریای کوبها را بجای سرسواتی پذیرفته اند؛ نیز گفته اند که منظور از هفت خواهر، هفت رودخانه آسمانی است که نشانه حاصل خیزی است و اسم گاو ها را دارد^{۱۴}

با نظر به آخرین داده ها می نویسیم که منظور از هفت دریا، رودخانه های زیرین هستند:

سیحون؛ جیحون؛ هیرمند؛ کابل؛ سند؛ دجله؛ فرات؛

۱۰- رگ ودا؛ ترجمه سید رضا جلالی نایینی؛ تهران ۱۳۸۵؛ ص ۳۱۶

۱۱- رگ ودا؛ ص ۳۱۷

۱۲- رگ ودا؛ ص ۳۱۹

۱۳- رگ ودا؛ ص ۴۱۴ عدد هفت چند بار در رگ ودا مکرر می شود؛ هفت اسپ (ص ۴۱۴)؛ هفت ریسمان (ص ۴۱۵)

۱۴- رگ ودا؛ ص ۳۱۶

رگ‌ودا به وضاحت ورونا را در **نقطه وسطی این هفت** جای می دهد؛ بسیار حیرت آوراست که در نظر بگیریم **بامیان** دقیقاً همین **نقطه وسطی** در میان همین **هفت دریا** است؛

معنا این که به پیروی و به تمثیل از رگ‌ودا، این **نقطه وسطی** جستجو و تثبیت شده؛ و دقیقاً در همین **نقطه وسطی**، یعنی در **بامیان**، تندیس **ورونا** در قرن دوم میلادی برپا شده است؛

شاهنامه اول ساخته شده است، چون **ورونا** در رگ‌ودا خدای برتر است:

«خدایان از ورونا پیروی خواهد کرد»^{۱۵}؛ و «ورونای الهی؛ ورونای قادر»^{۱۶}

در این میان یک دلیل بعدی برجسته می شود که **تقدم ورونا** را می رساند؛

رگ‌ودا، ورونا را در محور و «تنه» «درخت زندگی»^{۱۷} جای میدهد؛ «برای احترام به تریتا بشتابید»^{۱۸} «حکمفرمایی که اشعه رخشان دوررس او تمام زمین های سه گانه را در برگرفته است و سه کشور اعلاى آسمان را پُرساخته است»^{۱۹} «ورونا پادشاه نیروی مقدس **تنه درخت** را در ناحیه بی پایه برافراشته نگاه می دارد»^{۲۰}

این بیان نشان میدهد که چرا عدد «سه» در نزد آریاییان مقدس بوده است؛

و شاهنامه در **بامیان** ساخته شده، چون به این وسیله ورونا در «جایگاه باستانی» خود «در مجاورت رودخانه ها بر می خیزد» و «جایگاه ورونا پابرجاست»؛

دوم:

در این حال این سخن استاد داکتر طرزی، دقیق و مبتنی بر مشاهده مسلکی است، که می نویسد:

«در ساختمان بدنی بودای ۳۸ متری، هیچ نشانه زنی دیده نه می شود»

این گفتار استاد طرزی خاصاً از این نظر دقت می طلبد که در مکتب بگرام و هده زیباترین تندیس های زنان به حاصل آمده است؛ پس معنای این سخن استاد طرزی چنین میشود که بی شباهت بودن شاهنامه به یک زن، تصادفی نیست؛ و تندیسگران بامیان اصلاً یک زن را در نظر نه داشته اند؛

۱۵- رگ ودا؛ ص ۴۸۹

۱۶- رگ ودا؛ ص ۳۶۹

۱۷- درخت زندگی یا درخت کیهانی یکی از مهمترین انگاره های نظام جهان در دنیای باستان بوده است؛ و همان است که بالاتر تحت عنوان **Yggdrasil** از آن بحث کردیم؛

۱۸- رگ ودا؛ ص ۳۱۸

۱۹- رگ ودا؛ ص ۳۱۹

۲۰- رگ ودا؛ ص ۴۳۷

واین حقیقت یکبار دگر به ورونا بر می‌گردد؛ زیرا ورونا در رگ ودا اصلاً یک شخصیت مؤنث نیست؛ تذکیر و تأنیث خدایان از مشخصات آیین هندویی است^{۲۱} که بسیار بعد تر ظاهر می‌شود؛ اما رگ ودا بحث در تذکیر و تأنیث خدایان را مسکوت می‌گذارد؛ و این از مهمترین وجوه تمایز وداها با آیین هندو است:

«یک واقعیت مفرد را دانایان به چند نام می‌خوانند... نام او (خورشید) را اندرا میترا، ورونا، واگنی خوانده اند... یکی را به چندین نام می‌خوانند»^{۲۲}

در این میان تنها از اندرا، جای بجای، به حیث «مادر» ذکر شده است: «اندرا بر همه سرور است؛ از ایام قدیم مادر پاتو به جشن ها و قربانی های همگانی می‌رود؛ مادر قهرمانان، ملکه اندرا...»^{۲۳}

پس شاهنامه حقیقتاً تندیس یک زن نیست؛ و شاهنامه نه تنها به تندیس یک زن بی شباهت است؛ بل شاهنامه به بودا هم بی شباهت است؛ شاهنامه، تندیس همان ورونا است؛ ورونا نه می‌توانسته به بودا شباهت داشته باشد؛ و ورونا نه می‌توانسته به یک زن شباهت داشته باشد؛

شاهنامه «یک کسی است که مثل هیچکس نیست»^{۲۴}!

تا جایی که تاریخ ادیان در حوزه ما مستند می‌سازد، شاهنامه پامیان اولین و یگانه تندیس ورونا بوده است؛ از تحولات قابل ذکر در تاریخ مذاهب در حوزه ما یکی هم این است که پس از این دوره، ورونا، در مقام یک خدا، متروک می‌شود؛ از این نظر است که معرفی هویت تندیس شاهنامه، در متون، دچار سردرگمی شده است^{۲۵}؛

سوم:

و اما چرا باید تندیس دوم تأسیس می‌شد؟
چون رگ ودا فقط درباره دو تن از خدایان از یک «زوج» سخن می‌گوید؛
ورونا و میترا:

«میترا و ورونا آن زوج دانا»^{۲۶} «... پادشاهان فرماتروا ورونا و میترا، خدایان توأم، که در میان خدایان مفتخرند»^{۲۷}
پس سه نتیجه می‌گیریم:

۲۱- بار نخست در مذهب هندویی تذکیر و تأنیث خدایان وارد بحث می‌شود؛ که آن را تری مورتی و تری ودی می‌نامند؛ این جریان کم و بیش موازی است با پیدایی خدایان مذکر و مؤنث در معتقدات های یونانی؛ آیین زرخدایی، متفاوت است از تأنیث خدایان؛

۲۲- رگ ودا؛ ص ۲۴۵

۲۳- رگ ودا؛ ص ۵۱۵

۲۴- رگ ودا شرحی را که از ورونا می‌کند، بسیار سلبی است: « او دارای یک چهره و چشم و بازوان و دست ها و پاها است...»

رگ ودا؛ ص ۱۱۲۷ /

۲۵- درخود رگ ودا هم ذکر ورونا معدود است؛ از مجموع ۱۰۲۸ سرود رگ ودا فقط ۲۴ سرود به ورونا وقف شده است و در این سرود ها هم غالباً یکجا با میترا مورد ستایش است؛

۲۶- رگ ودا؛ ص ۴۱۱

۲۷- رگ ودا؛ ص ۵۳۶

یکی- این دو تندیس یک زوج هستند؛

دیگری- ورونا و میترا در مقام زوج خدا - شاه مطرح می شوند؛

آخری- تندیس اولی ورونا و تندیس دومی میترا است؛

چارم:

ورونا و میترا قانونگذاران، و ناظران، زندگی انسانی هستند:

«ورونا و میترا راه ثابت خویش را می پیمایند؛ آن هنگام که آن ها خورشید را در آسمان بالا می برند»^{۲۸} «چون افتاب سر بزند من با سرود شما را می خوانم ای میترا و ورونا که فکر شما مقدس است؛ ای ورونا و ای میترا باشد که ما از شما (این لطف را) بدست بیاوریم که هر جا آسمان وزمین و روز است ما را برکت دهید»^{۲۹} «بزرگ است قوانین ورونا و میترا»^{۳۰} «میترا مردم را با چشمانی که بسته نه می شود می نگرد؛ میترا چون به سخن در اید مردم را به کار می انگیزد»^{۳۱}

از اینجاست که هر دو تندیس بامیان رخ به آفتاب، رخ به صبحدم دارند؛ و از اینجا است که رگ ودا بیش از ۲۰ سروده در نیایش به مناسبت صبحدم {=اوشاس} دارد؛ و بیش از ۳۰۰ بار نام صبحدم را مکرر می کند؛ و مشخص می کند که صبحدم همان است که از دامان شب، انوار آن، پیش از طلوع، ساطع می شود؛ چنین می نماید که بیدل در ذکر مکرر از صبحدم و سحر و شفق به رگ ودا هم نظر دارد:

صبحدم، سیاره بال افشانند از دامان شب

وقت پیری ریخت از هم عاقبت دندان شب

به یاد محفل نازش سحر خیزست اجزایم

تبسم تا کجا ها چیده باشد دستگاه آنجا

زرد رویت می کند زنگار جهل از انفعال

اندکی زین راه برگرد و شفق کن شام را

پنجم:

۲۸- رگ ودا؛ ص ۲۰۹

۲۹- رگ ودا؛ ص ۴۵۷

۳۰- رگ ودا؛ ص ۵۰۴

۳۱- رگ ودا؛ ص ۲۱۳

خوب؛ اگر شاهنامه ورونا است، پس تندیس بزرگتر، هم، حتماً باید از **میترا** باشد؛ اما با تعجب می دانیم که تندیس بزرگتر به **بودا** شباهت تام دارد؛ یعنی چی؟

در این جا ما به پاسخ به این سوال می رسیم که چرا بوداییان تندیس های بزرگ از بودا برپا کرده اند؟ از این تندیس ها مقصد «شخص» بودا نیست؛

دیدیم که آموزش رگ ودا درباره نظم کیهانی «ریتا»؛ و نظم زمینی مطابق به آن «دهارما»، خود سرآغاز «آیین» بودا است؛ در آموزش بودا سرتاسر آموزش رگ ودی درباره میترا باز گرفته می شود؛ و در موضع نو جابجا می شود؛

در آموزش بودا، مفهوم «بودی ستوه» مطرح میشود؛ «بودی ستوه» به صادق ترین پیرو بودا خطاب می شود؛ و بهترین بودی ستوه، که به جاودانگی می رسد، «میتریه» نامیده می شود؛ بودی ستوه راه کمال را می پیماید تا جاودانه شود؛ بودی ستوه، همان میترا می شود؛ میترا، در آیین بودا، تمثال جاودانگی می شود؛ هدف از هر تندیس بودا، اشاره به همین جاودانگی در کمال است؛

تندیس بزرگ بامیان، **وحدت میترا و بودا** است؛ تندیس بزرگ یک تندیس ساده از بودا نیست؛ تندیس سلسال، تندیس «بودای جاودان» است؛ همان که در تورفان «آزار بودا» نامیده شده است؛

اینک می دانیم که کیداری ها چرا «بودا میترا» نوشته بوده اند!!

• بدینسان دستنوشته هوان تسانگ، که هر دو تندیس را از «ساکيامونی» می خواند، تعطیل می کنیم؛ هوان تسانگ از منطق تاسیسی این دو تندیس بی اطلاع بوده است؛



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک کنید](#)